

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال چهاردهم، شماره بیست و هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ (صص ۶۲-۴۱)

کاربرد استعاره مفهومی در قصاید ناصر خسرو

محمد بارانی*

مریم خلیلی جهانتیغ**

محمد حکیمی فر***

چکیده

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر اسماعیلی مذهب قرن پنجم (۳۹۴-۴۸۱هـ.ق) است که در سراسر دیوانش می‌کوشد تا آرمان‌ها و عقاید خود را در قالب قصیده به سمع و نظر مخاطب برساند. در مقاله حاضر تلاش شده است تا بر اساس نظریه استعاره مفهومی قصاید وی را تحلیل شود. برای پیشبرد کار چهار مقوله خرد، تأویل، سخن و بدن انتخاب شد و حوزه‌های مبدأ در آن‌ها مورد بررسی قرار گرفت. چینه‌های حوزه‌های مفهومی مبدأ و مشاهده آن‌ها در کنار یکدیگر راهکار ما در این پژوهش بود که تأثیر شایانی در فهم مقولات مقصد مذکور داشت. در نمونه‌های بررسی شده، به‌ندرت استعاره‌های ساختاری به چشم می‌خورد و استعاره‌های جهتی نیز فراوان یافت نمی‌شود که شاید به سبب گرایش علمی و شناختی کمتر شاعر به این دو گونه استعاره باشد، اما استعاره‌های هستی‌شناختی از هر سه نوع شخصیت، ظرف و هستومند فراوان مشاهده می‌شود. این پژوهش با روش تحلیلی و توصیف زبان‌شناختی، با تحلیل ابیاتی از دیوان ناصر خسرو در چهار مقوله یاد شده انجام یافته است.

کلیدواژه‌ها: ناصر خسرو، قصاید، استعاره مفهومی.

۱- مقدمه

آگاهی (consciousness) یا شناخت (cognition) که حاصل ارتباط متقابل انسان و محیط است، با انقطاع ادراک به صورت تصویر ذهنی (mental image) باقی می‌ماند و با یادآوری (recollection) و تخیل (imagination) به تجلی دوباره درمی‌آید. طبقه‌بندی ادراکات و تصاویر جدید و پیشین در کلیت‌های تازه، مفهوم (concept) نام می‌گیرد (آگ برن و نیمکوف، ۱۳۸۸: ۳۹ و ۴۰). آینه‌ای که مفاهیم موجود در دستگاه شناختی انسان را در نظام لایه‌مندی از نشانه‌ها بازتاب

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول) * Email: barani@lihu.usb.ac.ir

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان ** Email: khalili@lihu.usb.ac.ir

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان *** Email: mhakimifar@gmail.com

می‌دهد، زبان است. زبان تنها یک خروجی نیست، بلکه مفاهیم را گسترش می‌دهد، پنهان می‌کند، برمی‌سازد و در واقع رابطه دیالکتیکی بین زبان و تفکر نه تنها محتوای کلام را دستخوش تغییر می‌کند بلکه شیوه تعمیم واقعیت و انعکاس آن در کلمه را نیز دگرگون می‌کند (ویگوتسکی، ۱۳۶۵: ۱۶۵). بنابراین زبان، تنها یک ابزار ارتباطی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین تجهیزات دستگاه شناختی است و به صورت فعال در پردازش اطلاعات، مفهوم‌سازی، حافظه معنایی و فرایند تفکر نقش ایفا می‌کند (قاسم‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۶). پس بهترین منبع برای درک اعتقادات و ایدئولوژی افراد، زبان گره‌خورده با تفکر آنهاست.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

استعاره که یکی از مهم‌ترین ابزارهای ذهن و زبان است و بخش عمده‌ای از محدوده شناختی بر آن استوار است، در نظریه استعاره مفهومی (The conceptual theory of metaphor) جایگاه بسیار پررنگ‌تری نسبت به گذشته پیدا کرده است. این نظریه برای اولین بار در سال ۱۹۸۰ در کتاب «استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم» (Metaphors we live by) توسط لیکاف (George Lakoff) و جانسون (Mark Johnson) مطرح شد و پس از آن افراد بسیار دیگری چون ترنر (Mark Turner)، کوچش (Zoltan Kovecses) و ... در توسعه آن قدم‌های قابل‌توجهی برداشتند. از نظر بلاغت ادبی، استعاره مربوط به علم بیان است در حالی که بحث استعاره مفهومی ثابت می‌کند که استعاره فقط مربوط به حوزه ادبی زبان نیست و در کارکرد روزمره زبان نیز دارای جایگاه است. با این رویکرد سوالات تحقیق حاضر این است که ۱- در قصاید ناصر خسرو چه انواعی از استعاره‌های مفهومی وجود دارد؟ ۲- استعاره‌های شناختی شخصیت بخشی و جهتی چه جایگاهی در اشعار ناصر خسرو دارند؟ ۳- آیا در نگاشت‌های شعر ناصر مقصد با مبدهای هستومند همراه است؟

۱-۲- هدف و ضرورت تحقیق

هدف تحقیق حاضر بررسی و شناخت انواع استعاره مفهومی در قصاید ناصر خسرو است و اهمیت و ضرورت پژوهش در این است که ثابت می‌کند رابطه ای تنگاتنگ میان زبان و فرایند تفکر و مفهوم سازی شاعر وجود داشته است.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در چند سال اخیر با ترجمه‌ها و فعالیت‌های پژوهشی کسانی چون گلغام، سجودی، هاشمی و... جا برای استعاره مفهومی باز شد و اندک اندک تحقیقات مختلفی با تکیه بر این نظریه صورت

گرفت. «مقایسه استعاره‌های مفهومی در فارسی نوشتاری روزمره و شعر معاصر» از مهدیه عابدی، «بررسی تطبیقی استعاره‌های شناختی اشعار ترکی و فارسی شهریار» از حوریه شقاقی‌زاده‌ی ارزق، «تحلیل استعاره مفهومی در اشعار شاملو» از مهدی نجار فیروزجایی، «بررسی استعاره از دیدگاه شناختی در اشعار فروغ فرخزاد» از سیما حسن‌دخت فیروز، «بررسی استعاره در شعر سنتی و شعر نوی فارسی بر اساس دیدگاه شناختی، مبتنی بر گزیده اشعار حافظ و سهراب سپهری» از رخساره سهرابی، شماری از انبوه تحقیقات کار شده بر اساس این نظریه است. بهمن شهری نیز پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی رابطه میان ایدئولوژی و استعاره با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی» را به رشته تحریر درآورده و مقاله‌ای با عنوان «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی» را از آن اقتباس کرده است؛ همچنین رضاپور و آقاگل‌زاده در «نقش استعاره در برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی ایدئولوژی در روزنامه‌های داخلی» به کاربرد ایدئولوژیک استعاره مفهومی در حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی ایدئولوژی‌ها در روزنامه‌های داخلی پرداخته‌اند. در این پژوهش با در کنار هم نهادن مفاهیم مبدا که بر چهار مقوله مقصد خرد، تأویل، سخن و بدن نگاشته شده‌اند، کوشیده شده است که محدوده‌ای از مفاهیم به دست آید که بر مقولات مقصد مذکور نگاشته شده‌اند و از این رهگذر شیوه‌ای نو در دریافت مفاهیم بنیادین ذهن شاعر پیشنهاد شده است.

۲- نگاه سنتی: با توجه به ارزش‌گذاری‌های فرهنگ‌های متفاوت، استعاره نیز در شرق و غرب راه‌های متفاوتی را پیموده است (پانتر، ۱۳۹۴: ۴۱)؛ از این رو محدوده مشترکی را خط مشی خود قرار دادیم تا مخاطب آگاه در کشف مراد دچار سرگشتگی نشود. در نگاه قدما استعاره مربوط به حوزه ادب و علوم بلاغی بود و در زبان روزمره جایگاهی نداشت (دباغ، ۱۳۹۳: ۹). آنها استعاره را چنین تعریف می‌کردند که «...مهم‌ترین نوع مجاز، مجاز به علاقه‌ی مشابهت است که به آن استعاره می‌گویند. فی الواقع سایر انواع مجاز در زبان عادی نیز مرسوم و رایج است، اما می‌توان گفت که مجاز بالاستعاره نوعاً مربوط به زبان ادبی است...» (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۷۵) و در واقع بیشتر استعاره را مانند دیگر صنایع ادبی زینت کلام ادبی می‌شمردند (هاشمی، ۱۳۸۹: ۲۲). درست در نقطه مقابل نظریه سنتی استعاره، لیکاف و همکارانش بر این اعتقادند که «مطالعه استعاره ادبی بسط مطالعه روزمره است» (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۷). در دیدگاه سنتی ویژگی‌هایی از قبیل فاقد آرایه ادبی بودن، کاربرد استعاری نداشتن، به کار رفتن با صراحت و قابلیت صدق و کذب داشتن به وسیله ارجاع به جهان خارج را برای زبان روزمره بر می‌شمردند؛ حال آنکه واقعیت بر خلاف این است و بسیاری از ویژگی‌های زبان ادبی در زبان روزمره قابل مشاهده است (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۵۱). براساس نظریه

استعاره شناختی نه تنها استعاره‌های سنتی، بلکه انواع صور خیال دیگر نیز در بسیاری موارد می‌توانند در محدوده استعاره شناختی قرار گیرند؛ زیرا اساس استعاره مفهومی وجود یک مقوله مبدأ و یک مقوله مقصد و ایجاد مطابقت میان آنهاست که در صور خیال دیگر نیز رخ می‌دهد؛ به‌عنوان مثال وقتی در کنایه‌ای می‌گوییم «چرتش پاره شد»، مقوله مبدأ بند یا پارچه را بر خواب سبک نگاشته‌ایم تا آن را به‌صورت ملموس‌تر درک نماییم.

۳- نظریه معاصر استعاره

استعاره مفهومی برای ما امکان شناخت پدیده‌های انتزاعی را به‌وسیله تجربیات حسّی فراهم می‌کند (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۷۹). استعاره معاصر نگاشت (mapping) یا بازنمایی و مطابقت بین دو قلمرو مبدأ (source domain) و مقصد (target domain) است (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۴۳). این استعاره‌ها خصوصیتی دارند بدین قرار:

۳-۱-- الگوشدگی (conventionality): برای مثال نگاشت «بالا ارزشمند است و پایین بی‌ارزش» تبدیل به الگویی شده است که استعاره‌های زیادی بر اساس آن ساخته می‌شوند: «دیگر دستان به دامنش نمی‌رسد. خودش را حسابی کشیده بالا. رسیده به قلّه افتخار» (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۷۰).

۳-۲- سامان یافتگی (systematicity): یعنی همه ویژگی‌های حوزه مبدأ به حوزه مقصد قابل انتقال است؛ مثل ویژگی‌های جنگ به مناظره، در نگاشت «مناظره جنگ است» (همان: ۳۷۱).

۳-۳- تقارن ناپذیری (asymmetry): تقارن ناپذیری نیز به این معناست که حوزه مقصد قابل برگشت به حوزه مبدأ نیست به بیان دیگر نمی‌توان مستعارمنه را به‌جای مستعارله به‌کار برد. برای مثال می‌توانیم ویژگی‌های آنتن و کنه را با انسان‌های جاسوس و سمج مطابقت دهیم اما امکان نگاشت ویژگی‌های جاسوس و سمج بر آنتن و کنه وجود ندارد (همان، ۱۳۹۳: ۳۷۲).

۳-۴- انتزاع زدایی (non-abstraction): انتزاع زدایی بدین معناست که حوزه‌ای انتزاعی؛ مثلاً عشق به‌وسیله حوزه‌ای محسوس؛ مثلاً سفر بهتر درک می‌شود (همان).

۴- طبقه‌بندی استعاره‌ها

لیکاف و جانسون در تبیین نظریه استعاره مفهومی آنها را به سه دسته ساختاری (structural metaphor)، هستی‌شناختی (ontological metaphor) و جهت‌ی (orientational metaphor) تقسیم می‌کنند (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۱: ۶۵).

۱-۴- استعاره‌های ساختاری: همه استعاره‌ها از یک نظر استعاره ساختاری اند بدین معنا که در مثال استدلال ساختمان است، مشاهده می‌کنیم که چگونه نظام مفهومی انتزاعی استدلال، توسط حوزه مفهومی محسوس ساختمان درک می‌شود و از این رهگذر جمله استعاری چهارچوب استدلال‌هایش بسیار محکم است (افراشی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴۶)، در زبان شکل می‌گیرد. یکی از ویژگی‌های این نوع استعاره وجود تناظرها و انطباق‌هایی بسیار پرمایه و ساختمند بین دو حوزه مفهومی مبدأ و مقصد است. این انطباق‌ها آنچنان متراکم و پر رنگ هستند که گوینده را قادر می‌سازد، تا با استفاده از ساختار حوزه ب، حوزه الف را درک کند (کوچش، ۱۳۹۳: ۶۲).

۲-۴- استعاره‌های هستی‌شناختی: استعاره هستی‌شناختی نوعی از استعاره است که بواسطه آن یک حوزه مفهومی محسوس بر یک حوزه مفهومی انتزاعی نگاشته می‌شود. برقراری این ارتباط مفهومی، ما را یاری می‌رساند تا بتوانیم اشخاص، احساسات، اشیاء و... را بهتر دریابیم. به بیان دیگر استعاره هستی‌شناختی، این امکان را فراهم می‌سازد که از طریق مواد، اشیاء، اشخاص و... به درک بهتری از وقایع، فعالیت‌ها، احساسات، ایده‌ها و... دست یابیم (Lakoff & Johnson, 1980: 25). استعاره‌های هستی‌شناختی را به سه دسته ظرف، هستومند/ماده و شخصیت‌بخش تقسیم می‌کنند مانند "عشق، بیت الاحزان(ظرف)، عشق، مسافر است و مهمان که خانه دل را باید برای او خالی بگردانی (شخصیت بخشی) و بر بالای وجود تو(چهارپای وجود) بر نشینند و بازی کنند(جهت) هرکه یعقوب وار در بیت الاحزان عشق نشینند(ظرف)، از علایق و خلائق ببرد به صحبت مولی رسد"(مبیدی، ۱۳۷۱: ج ۴/۱۲۰).

۳-۴- استعاره‌های جهتی: برخلاف استعاره‌های ساختاری، استعاره‌های جهتی یک مفهوم را بر اساس مقوله‌ای دیگر سازماندهی نمی‌کنند. این نوع از استعاره‌ها با توجه به موقعیت فیزیکی به وجود می‌آیند. در این مدل استعاری بدن انسان اهمیت ویژه‌ای دارد (Lakoff & Johnson, 1980: 14). انسان مکانمند با توجه به موقعیت خود در فضای پیرامون دست به شناسایی می‌زند و به وسیله ایجاد ارتباطی استعاری بین مفاهیمی انتزاعی با موقعیت‌های جهت‌مند، در حصول شناخت به حرکتی مؤثر دست می‌یابد مثلاً در این موارد مفاهیم با جهت «بالا» و متضادهای آن‌ها با جهت «پایین» به صورت مفهومی سازماندهی شده‌اند: «بیشتر بالاست؛ کمتر پایین است: لطفاً، بلندتر صحبت کن. لطفاً صدایت را بیار پایین. فرمانداری بالاست؛ فرمانبری پایین است: من دست بالا را دارم. او تحت کنترل من است. حُسن بالاست؛ عیب پایین است: او از سطوح بالای جامعه است. این از مشاغل پایین جامعه است» (کوچش، ۱۳۹۳: ۶۶).

۵- استعاره‌های مفهومی در قصاید ناصر خسرو

با توجه به چهارچوب نظری مورد نظر چهار موضوع بنیادی از موضوعات پرکاربرد در قصاید ناصر خسرو انتخاب گردید و استعارات شاخص مورد استفاده وی گلچین شد تا طرحی دقیق‌تر از فضای استعاری متن نمایان شود.

۱-۵- خرد: با تأمل در ابیات دیوان ناصر خسرو موضوعات مختلفی به چشم می‌خورد که ناصر خسرو با نگاشت آنها بر مفهوم خرد تصویر قابل درکی برای مخاطب فراهم می‌سازد.
کی شود عزّ و شرف بر سر تو افسر و تاج تا تو مر علم و خرد را نکنی زین و رکیب؟
(ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۵۲۱)

در بیت ذکر شده استعاره ساختاری «خرد اسبی است که زین دارد» را مشاهده می‌کنیم. در این بیت ناصر خسرو به مخاطب چنین می‌گوید که علم و خرد مانند اسبی است که باید زین و رکاب شود تا بر او سوار شوی. شاعر در این بیت با شگرد خاص خود، نگاشت‌ها را در جملات پرسشی بیان نموده است تا از باورپذیری بیشتری برای مخاطب برخوردار گردند. تناظرهای موجود در این استعاره عبارت‌اند از: (خردمند و سوارکار)، (خرد و اسب)، (تفکر و رکاب‌کردن یا سوارکاری).
جانم به جنگ دهر خرد چون حصار کرد یابد هگرز دهر ظفر بر حصار من
(همان: ۲۹۸)

یکی از مفاهیم مبدأ دیگر که توسط ناصر خسرو استفاده شده است حوزه ابزار جنگی است. در بیت مذکور استعاره هستی‌شناختی ظرف «خرد حصار است» به چشم می‌خورد. وی خرد را عامل حفاظت انسان می‌داند. انسان عاقل می‌تواند به صورتی از خرد بهره بگیرد که او را از شرّ بلایا، حفظ نماید. در این بیت مفهوم حصار در جمله‌ای خبری بر مفهوم خرد نگاشته شده است و این امر موجب می‌شود که ذهن مخاطب این استعاره را بدیهی بیندارد. حوزه مفهومی دیگر نور است. ناصر خسرو در قصاید مختلفی خرد را چونان نوری می‌بیند که راه را برای انسان روشن می‌نماید تا در آن، مسیر صحیح زندگی را پیماید؛ برای مثال در بیت زیر استعاره هستومند نور وجود دارد یعنی در نظر شاعر، خرد مشعلی نورانی و روشنگر راه زندگانی است. در واقع ویژگی هدایتگری و ارشاد خرد و عقل در این بیت برجسته شده است که البته ایدئولوژی شاعر نیز این امر را تأیید می‌نماید. ناصر خسرو در این بیت با بیانی شاعرانه فضایی التزامی ایجاد می‌کند تا در آن قبول جایگاه هدایتگر عقل به عنوان یک باور بدیهی پذیرفته شود.

یکیت مشعله باید، یکی دلیل به راه دلیل خویش عمل گیر، وز خرد مشعل

(همان: ۱۹۴)

در حوزه مفهومی بعد خرد به عنوان یکی از اعضای بدن (چشم) در نظر گرفته شده است که شاعر در ابیات زیادی از این استعاره سود جسته است. در این نگاهت نیز ویژگی هدایتگری خرد برجسته شده است و برای تبیین آن از حوزه مبدأ چشم بهره گرفته شده است که بسیار اهمیت دارد؛ زیرا انسان، حواس مختلف دیگری چون شنوایی، لامسه و... هم دارد، اما ناصر خسرو برای اینکه خصوصیت اشراف به جلو (راهبری بدن)، و درحقیقت هدایتگری و رهبری را بهتر نشان دهد بینایی را برگزیده است. در این بیت شیوه بیان کلام، به گونه ای است که استعاره مورد نظر را مانند پارادایمی بدیهی و از پیش پذیرفته شده جلوه می دهد.

چشم خرد باز کن بین به شگفتی خصم فراوان در این ضیاع فراوان (ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۴۵)

در نمونه بعد حوزه مفهومی مبدأ، ثمر و میوه است. در این استعاره هستی شناختی هستومند «خرد میوه [درخت آدمیت] است» که عطر و طعم مطبوعی دارد و ریحان و گلشن نشانه پیری آن هستند. در این مثال ناصر خسرو با شیوه ای توصیفی مدل استعاری خود را بیان می کند.

درخت مردمی را نیست اسپرغم به جز پیری خرد بار درخت اوست، شکر طعم و عنبر شم

(همان: ۸۰)

مثال دیگر، استعاره جهتی «خرد بلند است یا خرد بالاست» می باشد. شاعر در این بیت برای خرد قد و ارتفاع قائل شده است و بلند مرتبه ترین قد را به آن اختصاص می دهد. در زیر ساخت این استعاره، نگاهت «بالا خوب است»، به چشم می خورد. شاعر در این نگاهت، پیام خود را در وجهی امری به مخاطب انتقال می دهد تا به بدیهی شدن مقام والای خرد منجر شود.

ز بالای خرد بنگر یکی در کار این عالم ازیرا از خرد برتر نیابی هیچ بالایی (همان: ۴۴۷)

در بیت بعد شاعر خرد را ترازویی می داند که معیار سنجش پدیده ها و وقایع جهان است. کارکرد ترازو سنجش است، سنجش وزن اجسامی محسوس و قابل لمس. وقتی خرد به ترازو بدل می شود، باید سنجش اموری عقلانی را از آن انتظار داشت؛ مثلاً میزان تفاوت لذت ها و رنج های دنیا. این استعاره هستومند در جمله ای با اسلوب قسم قرار گرفته است که بار عاطفی کلام را افزایش می دهد که خود به برقراری ارتباط با مخاطب یاری می رساند.

والله که نیاید به ترازوی خرد راست گر نعمت دنیا را با رنج بسنجی (همان: ۳۳۸)

در نمونه بعد نیز استعاره هستی شناختی از نوع هستومند وجود دارد که مانند بیت قبل با نوعی شیء‌انگاری همراه است. تجربه شناختی ما از عصا این است که به آن تکیه می‌دهیم، در راه های طولانی از آن کمک می‌گیریم و گاهی نیز در مقابل هجوم وحوش با آن از خود دفاع می‌کنیم. شاعر با نگاهت این حوزه مفهومی محسوس بر خرد آن را برای مخاطب به‌مثابه تکیه‌گاه و همراهی قابل اعتماد جلوه می‌دهد. نکته دیگر اینکه با توجه به مسلمان بودن ناصر خسرو و اشرافش بر قرآن و علوم اسلامی، مقوله عصا از تداعی‌هایی برخوردار است که عهد ذهنی شاعر به آنها در کاربرد این نگاهت بی‌تأثیر نبوده است (تقی‌زاده، ۱۳۰۵: ۳۰)؛ مثلاً عصای موسی که به اذن خداوند یکی از نشانه‌ها و معجزاتی بود که در مبارزه با ساحران، شکافتن دریا و... یاریگر او بود.

هر که رود بر ره خرم بهشت بی شک جز عقل نباشد عصاش (همان: ۴۲۳)

در بیت بعد نگاهت هستی‌شناختی شخصیت «عقل پادشاست» دیده می‌شود. باتوجه به اینکه شاعر در دربار پرورش یافت، تجربه حکومت یک پادشاه بر کشور و خدم و حشم و... را در عهد غزنوی و سلجوقی کاملاً تجربه کرده است و نظام شاهی برای او تنها یک حقیقت تاریخی نبوده است (شعار، ۱۳۸۸: ۱). یک پادشاه مقتدر مثل محمود غزنوی بر تمام امور کشور اشراف دارد، از مشورت نخبه‌ترین افراد برای اداره بخش‌های مختلف حکومت بهره می‌گیرد، امور مالی، سیاسی، فرهنگی و... در ظل تدابیر او رونق می‌گیرد و یا به زوال می‌انجامد. براین اساس عقل، پادشاه وجود آدمی است و تمام ابعاد ظاهری و باطنی وجود او را مدیریت می‌کند و در واقع پادشاه حقیقی در اندیشه ناصر خسرو کسی است که افسار جسم و جانش در دستان خود اوست. علاوه بر این از نظر ایدیولوژیک، پادشاه عادل‌الگوی مناسب برای حکومت بر مردم است.

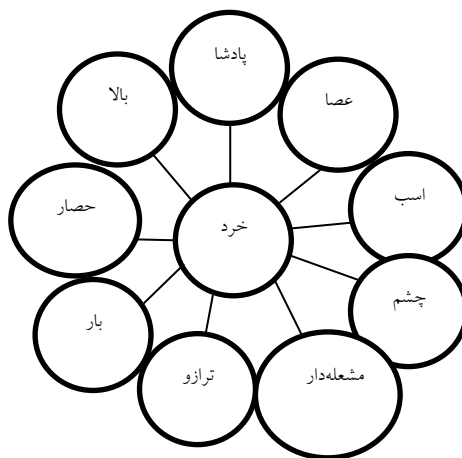
گر بر دل تو عقل پادشاهست مهتر ز تو در خلق پادشا نیست

(همان: ۱۱۶)

اگر به شکل (۱) دقت نماییم، می‌توانیم خرد را باتوجه به حوزه‌های مبدأ یاد شده در کلیتی ببینیم که نظرگاه شناختی شاعر را بهتر آشکار می‌کند. مجموعه حوزه‌های مفهومی مبدأ خرد را می‌توان در موارد زیر ذکر نمود:

- ۱- خرد اسبی است که باید زین و رکابش کرد و بر آن سوار شد و آن را چنان تاخت تا سوارکار را به مقصد برساند.
- ۲- خرد حصاری است که از انسان در مقابل خطرات و و بلایای خارجی حفاظت می‌کند.
- ۳- خرد مشعلی است نورانی که مسیر را روشن کرده و راه را به شخص نشان می‌دهد.
- ۴- خرد چشمی است که با اشرافش نسبت به آینده (جلو) هدایتگر آدمی است.

- ۵- انسان چونان درخت میوه‌داری است که خرد ثمر آن است.
 ۶- خرد جسمی است که در ارتفاع بلندی قرار گرفته است و هیچ چیز دیگری از لحاظ بلندی و ارتفاع به آن نمی‌رسد.
 ۷- خرد ترازویی برای سنجش پدیده‌ها و وقایع جهان است.
 ۸- خرد عصایی است که به‌عنوان تکیه‌گاهی قابل اعتماد می‌توان از آن بهره برد.
 ۹- خرد پادشاهی است که بر سرزمین وجود آدمی حکومت می‌کند.



شکل ۱- حوزه‌های مبدأ خرد

۲-۵- تأویل: ناصر خسرو برای تبیین مقوله تأویل از استعارات متفاوتی بهره برده که چند نمونه از آن‌ها ذکر می‌شود:

شورست چو دریا به مثل صورت تنزیل تأویل چو لولوست سوی مردم دانا
 (ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۵)
 نگاشت مورد نظر در بیت بالا عبارت است از «معنی (نتیجه تأویل) مروارید است» اما استعاره اصلی که مجموعه‌ای از تناظرها را شکل می‌دهد، استعاره ساختاری «تأویل کردن، غواصی (شنا کردن) است» می‌باشد که در بیت زیر بهتر مشخص می‌شود:

اندر بُن دریاست همه گوهر و لؤلؤ غواص طلب کن، چه دوی بر لب دریا؟ (همان)
 بر اساس این استعاره ساختاری می‌توان تناظرهایی را به این ترتیب برشمرد: (عمل تأویل و غواصی)، (مؤول و غواص)، (ظاهر آیات و سطح آب)، (معنی حاصل از تأویل و مروارید در اعماق دریا) و (قرآن و دریا) و غیره. ناصر خسرو در اسلوبی استفهامی مخاطب را از پرداختن به ظاهر قرآن

که مثل سطح آب دریاست نهی می‌کند و او را به تأویل آیات که همان مروارید و لؤلؤاند دعوت می‌کند. از نظر او تأویل حقیقی تنها نزد مؤولّی ماهر است که مانند غواصی چیره‌دست معانی مرواریدگونه را از اعماق دریای قرآن بیرون می‌کشد. کارکرد دو بیت فوق در اثبات برخی از اصول فکری اسماعیلیه چون اهمّیت تأویل، و پیامبر و جانشینش (مؤولّ حقیقی) است که خلیفه فاطمی نیز در ادامه آنان قرار دارد (برتلس، ۱۳۴۶: ۸۶). در بیتی دیگر شاعر در قالب یک استعاره حجمی هستومند، تأویل را ابری بارنده می‌داند که جز بر اشجار و کشتزار علی نمی‌بارد. به نظر ناصرخسرو تأویل مانند وجود حجمی در حجم دیگر است. همان‌طور که قطرات باران از دل ابر بیرون می‌آید، مفاهیم تأویلی از درون قرآن بیرون می‌آیند. شاعر با استفاده از اسلوب حصر، تأویل کردن را منحصر به علی می‌داند که باور شیعیان اسماعیلی جز این نیست (برتلس، ۱۳۴۶: ۸۶). تصویر بارش باران از ابر غیر از اینکه از تجربیات حسی بشر است، در قرآن نیز بسیار آمده است و به دلیل انس شاعر با مفاهیم قرآنی در حوزه شناختی شاعر بی‌تأثیر نبوده است (اعراف: ۵۷؛ نور: ۴۳؛ واقعه: ۶۹ و...).

نبارد مگر ابر تأویل قطر
بر اشجار و بر کشتزار علی (ناصرخسرو، ۱۳۹۳: ۱۸۶)

در مثالی دیگر تأویل ماه در نظر گرفته شده است. ماه چنان است که هر روز که می‌گذرد بر نور آن افزوده می‌شود. این استعاره نیز هستی شناختی از نوع هستومند است. همان‌طور که هر شب اندکی بر هلال ماه افزوده می‌شود، معانی حقیقی قرآن نیز با تأویل پیامبر اندک‌اندک افزایش می‌یابد.

در خانه رسول چو ماه نو
تأویل روز روز بر افزون است (همان: ۲۵۷)

حوزه مفهومی دیگری که بر مقوله تأویل نگاشته شده است، جان/روح است. ناصرخسرو ظاهر آیات قرآن را مانند جسم می‌داند و بدون جان اصلاتی برای آن قائل نیست. به اعتقاد وی همان‌طور که روح خداوند در انسان دمیده شده است و با اینکه در پرده غیب کشیده شده، عامل شرافت انسان است. ظاهر آیات قرآن، باطن (روحی) دارند که همان تأویل است و خواننده قرآن باید توجه داشته باشد که تأویل در پس پرده تنزیل مستتر است و باید در جست‌وجوی آن بود.

پیدا چو تن تو است تنزیل
تأویل در او چو جان مستر (همان: ۹۴)

در ابیاتی دیگر ناصرخسرو، حله (جامه/پارچه ابریشمی) را بر مقوله دین، پود را بر تنزیل و تار را بر تأویل نگاشته است. او با بیانی توصیفی اعتقادات خود را در قالب استعاره آموزش می‌دهد. پارچه/لباس به وسیله دو نخ بافته می‌شود. تار نخ های عمودی پارچه و پود نخ های افقی آن است. پس از بافت پارچه تشخیص تار و پود بسیار مشکل است؛ زیرا این دو چنان با هم عجین شده‌اند که ساختاری جدید (لباس) را ایجاد کرده‌اند. استعاره شناختی در ابیات زیر را می‌توان چنین تحلیل کرد

که خداوند حله‌ای به نام دین را با بود تنزیل و تار تأویل بافته است که تمییز آنها خیاطی چیره می‌خواهد. با توجه به بیت اول این خیاط ماهر کسی نیست جز پیامبر و آل گرامی ایشان.

به فرّ آل پیغمبر شفا یافت ز بیماری دل هر دل‌فگاری

به حله دین حق در بود تنزیل به ایشان یافت از تأویل تاری (همان: ۲۷۲)

شاعر در قصیده‌های دیگر پس از بحث درباره تأویل برای تبیین بیشتر موضوع، واژه «لفظ» را جانشین تنزیل و «معنی» را جانشین تأویل می‌کند. او در این استعاره هستومند، تصویر مشک را بر لفظ و مفهوم بو را بر معنی می‌نگارد. ناصر خسرو مانند مثال قبل در این بیت نیز لفظ بدون معنی را مانند خاکستری بی‌ارزش می‌داند؛ همان‌طور که مشک بدون بو بی‌فایده است، لفظ بدون معنی هم کاربردی ندارد و چیزی نیست جز آوا و صدا. شاعر در این بیت از حسّ بینایی برای بیان مفهوم تأویل بهره نبرده، بلکه حسّ بویایی را مطرح می‌کند که جنبه کتمان و استتار معنی در لفظ را برجسته می‌کند. وی تأویل را مانند بوی مشک می‌داند که شامه تیز مؤول آن را حسّ می‌کند.

مشک باشد لفظ و معنی بوی او مشک بی‌بوی ای پسر خاکستر است (همان: ۳۵)

در نمونه بعد، ناصر خسرو یک انگاره را بر مقوله تأویل نگاشته است. براساس این بیت تأویل، دریاچه، حوضچه، یا محدوده پر از آبی است که با توده‌ای از کاه پوشیده شده است. اگر مؤول کاه روی آب را کنار بزند، تأویل خود را نشان می‌دهد، ولی اگر کاه روی آب بماند، معانی بلند قرآن را می‌پوشاند و اگر کسی در جست‌وجوی آن نرود، تأویل آب در زیر کاه خواهد بود. در این نگاشت می‌توان کاه را با تنزیل و آب در زیر کاه را با تأویل مطابقت داد.

نیست تنزیل سوی عقل مگر آب در زیر کاه بی تأویل (همان: ۱۲۳)

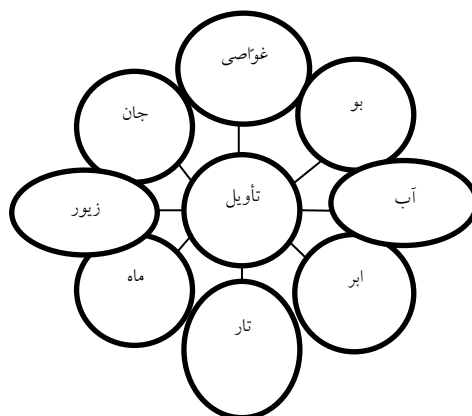
در استعاره‌ای دیگر مفهوم دختر بر تنزیل نگاشته شده است تا درک تنزیل را محسوس‌تر کند. برای یک دختر می‌توان زیورهای مادی و معنوی گوناگونی متصور شد. در این استعاره، تأکید بیش‌از کیفیت زیور بر پوشیدگی آن است؛ به بیان دیگر یک دختر با آشکار کردن زیورهای پوشیده‌اش، محاسن خود را آشکار می‌کند. ناصر خسرو میان زیورهای دختر و مفهوم تأویل تناظر برقرار کرده است. از نظر او قرآن دختری است که برای آشکار شدن زیورهايش باید تأویل شود و آشکار کننده این معانی زینت‌بخش، هم حضرت علی است.

مر نهفته دختر تنزیل را معنی و تأویل حیدر زیور است (همان: ۳۵)

باتوجه به نمونه‌هایی که در باب حوزه‌های مبدأ «تأویل» بررسی شد، می‌توان شناخت استعاری

ناصر خسرو از مقوله تأویل را در موارد زیر بیان نمود:

- ۱- تأویل غواصی است و برای دستیابی به مروارید تأویل باید در اعماق تنزیل غور کرد.
- ۲- همان‌طور که قطرات باران در ابر قرار دارد، تأویل نیز در دل قرآن جای گرفته است.
- ۳- با تأویلات پیامبر و جانشینانش هر روز بر تأویلات قرآن افزوده می‌شود؛ همچنان که هر روز اندکی بر هلال ماه افزوده می‌شود تا به بدر بدل گردد.
- ۴- تأویل، روح تنزیل است و از چشم عوام پوشیده است.
- ۵- تنزیل پود است و تأویل تار و خداوند با این دو، جامهٔ دین را بافته است.
- ۶- تأویل مانند بوی مشک است و تنها شامهٔ تیز موئل می‌تواند آن را حس کند.
- ۷- تأویل (تالاب) آبی است که با توده‌ای از گاه پوشیده شده است و تا گاه تنزیل کنار زده نشود، تأویل پوشیده خواهد ماند.
- ۸- قرآن دختری است که برای آشکار شدن زیورهایش باید تأویل شود.



شکل ۲- حوزه‌های مبدأ تأویل

۳-۵- سخن: یکی دیگر از مفاهیم دیوان ناصر خسرو سخن است که با نگاهت‌های متفاوتی سازماندهی مفهومی شده است. در بیت زیر استعارهٔ ساختاری «سخن گفتن، زراعت است» را مشاهده می‌کنیم که تناظرهایی که از آن استخراج می‌شوند از این قبیل‌اند: (انسان/روح و دهقان)، (زبان و بذر)، (سخن گفتن و زراعت) و... . شاعر با بیانی توصیفی ارزش سخن را به مخاطب متذکر می‌شود. وی سخن را بذری می‌داند که وجود آدمی آن را در مزرعه‌ی دنیا می‌کارد. او اساس کار آدمی را پرورش سخن می‌داند و مخاطب را به آن دعوت می‌کند.

جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقان است به کشت باید مشغول بود دهقان را
(ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۱۱۸)

ناصر خسرو در بیتی دیگر سخن را سرد توصیف می‌کند و حوزه مفهومی دما را با استعاره‌ای هستی‌شناختی بر حوزه سخن می‌نگارد. در هوای سرد جنب و جوش جانوران به کمترین حد می‌رسد، بیشتر گیاهان می‌خشکند و سطح فعالیت انسان‌ها کاهش می‌یابد. در هوای سرد آدمی می‌لرزد و به دنبال پوشش مناسب، آتش یا منزلی گرم می‌گردد تا اندکی از سرما بیاساید. اگر سرما بیش از حد باشد و ادامه پیدا کند، می‌تواند حیات موجودات زنده و حتی انسان‌ها را تهدید کند. غیر از تجربه‌هایی که از سرما ذکر شد باید تجربه ناصر خسرو از سرمای همراه با غربت سال‌های زندگی در دره یمگان را هم در نظر گرفت. شاعر در این استعاره همه این تجربه‌های شناختی از مفهوم سرما را بر مفهوم گفتار می‌نگارد. گفتاری که سرد است درخت محبت را می‌خشکاند، ارتباطات انسانی را به خواب زمستانی می‌برد و احساس و عاطفه را منجمد می‌سازد و درحقیقت پیوندهای انسانی را قطع می‌کند.

ز بس سرد گفتارهای شمال بریده شد از گل دل جویبار (همان: ۳۵۳)

در استعاره هستی‌شناختی هستومندی دیگر سخن، دیبای (لباس) روح است و مایه زیبایی آن. لباس، بدن انسان را می‌پوشاند و از آشکار شدن زشتی‌های آن درمقابل دیدگان عموم جلوگیری می‌کند. نوع پوشش نشانه سطح اجتماعی، شخصیت، مذهب و بسیاری از خصوصیات دیگر فرد است. ناصر خسرو با نگاشت مقوله لباس بر سخن، آن را نماینده‌ای برای ویژگی‌های روحانی انسان مانند خرد و دانش می‌داند؛ همچنین به نظر او سخن می‌تواند عیوب انسان را بپوشاند و محاسن وی را آشکار کند.

دیبای سخن پوش به جان بر که تو را جان هرگز نشود ای پسر از دیبا زیبا (همان: ۴)

در نمونه‌ای دیگر ناصر خسرو وارد حوزه ابزار جنگی شده است و از نگاشت هستی‌شناختی «سخن تیر است» برای ملموس کردن تأثیر والای سخن بهره برده است. کارکرد تیر چنین است که به سوی دشمن رها می‌شود و او را از پای درمی‌آورد؛ درعین حال درمقابل حمله‌های دشمن وسیله‌ای دفاعی است. از ویژگی‌های دیگر تیر سرعت عمل بالا و اصابت سریع است. با نگاشت مفهوم تیر بر سخن این نتیجه حاصل می‌شود که سرعت تأثیر کلام زیاد است، می‌تواند مخالفان را از پای درآورد و ابزاری دفاعی برای پاسداری از اعتقادات شخص و گروه می‌باشد.

در سپه علم حقیقت تو را تیر کلام است و زبانت کمان (همان: ۱۵)

در مثال بعد شاعر در نگاشت هستی‌شناختی ظرف با انطباق مفهوم دریا بر سخن مختصات شناختی این حوزه مفهومی را برای ما روشن‌تر می‌کند. دریا وسیع و عمیق است و عناصری چون موج، موجودات دریایی، مروارید و... در آن وجود دارند. سخن نیز می‌تواند وسعت و عمق داشته

باشد، سخن محدودۀ پهناوری است که در آن اجزای ارزشمند و بی‌ارزشی وجود دارند. ناصر خسرو مخاطب خود را دعوت می‌کند که سخنان ارزشمندی که هم‌ارزش مرواریداند را بجوید و نشر دهد.

روز و شب از بحر سخن همچنین دُرّ همی جوی و همی برفشان (همان: ۱۵)

انسان بر اسب سوار می‌شود تا به مقصد برسد و گاهی باری بر اسب می‌نهد تا به مقصد برساند. هنگامی که مفهوم اسب بر سخن نگاشته می‌شود این معنا را بر ذهن متبادر می‌کند که سخن وسیله‌ای است برای اینکه انسان را به مقصد برساند؛ به بیان دیگر شخص سخندان با استفاده از قدرت کلامش می‌تواند به اهداف مادی و معنوی خود دست یابد. در استعارۀ ساختاری مورد نظرمی‌توان این تناظر را برشمرد: (اسب و سخن)، (سوارکار و سخندان)، (روش تاختن سوارکار و شیوۀ بیان سخنور) و آنکه بود بر سخن سوار، سوار اوست آن نه سوار است کو بر اسب سوار است (همان: ۴۸)

آب و هوا دو ماده‌ی اساسی برای حیات بشراند. ناصر خسرو در یک استعارۀ هستومند با نگاشت آب و هوا بر سخن می‌کوشد تا ارزش والای سخن را تبیین کند. اگر چند دقیقه هوا و چند ساعت آب به انسان نرسد، می‌میرد. باتوجه‌به استعارۀ مورد بحث سخن خوب مایۀ حیات روح بشر است و اگر این مایۀ حیاتی به روح نرسد پس از مدتی از آدمی جز جسدی بی‌روح چیزی نخواهد ماند.

همچنان چون تن ما زنده به آب است و هوا سخن خوب، دل مردم را آب و هواست

(همان: ۲۳)

پیشکار به کسی گفته می‌شود که در خدمت محتشمی است و امور جاری وی را اداره می‌کند. ناصر خسرو در یک نگاشت هستی‌شناختی شخصیت، مفهوم پیشکار را بر سخن نگاشته است. سخن پیشکاری است که در خدمت انسان درآمده است و امور زندگانی او را رتق و فتق می‌کند. این استعاره می‌خواهد سخن را به‌عنوان خدمتگزاری نشان دهد که انسان را در موقعیت‌های مختلف زندگی یاری می‌دهد تا با سهولت بیشتری به اهدافش دست یابد.

هیچ مکن ای پسر ز دهر گله زانکه ز وی شکر هست هزار مرا

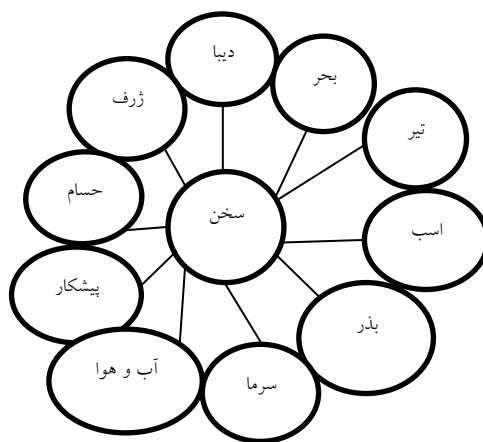
هست بدو گشتم و، زبان و سخن هردو بدو گشت پیشکار مرا (همان: ۱۲۶)

در نمونه‌های پیشین استعارۀ «سخن تیر است» را مشاهده نمودیم و اکنون استعارۀ «سخن حسام است» مطرح می‌شود. حسام (شمشیر برآن) وسیله‌ی هجوم و دفاع است. باتوجه‌به این استعارۀ هستومند، سخن شمشیری برنده است که با استدلال و برهان قاطعش در مقابل گمراهان انسان را پشتیبانی می‌کند. ناصر خسرو در بیانی التزامی اهمیت این نکته را به مخاطبانش گوش‌زد می‌کند که باید سخنانشان در مقابل اهل ضلالت مانند شمشیری برآن عمل کند.

به حرب اهل ضلالت ز بهر کشتن جهل سخنت را چو برنده حسام باید کرد (همان: ۱۵۸)

در مثال دیگری شاعر با بیانی امری در یک استعاره جهت‌ی برای سخن عمق قائل می‌شود. این استعاره زیرمجموعه‌ای از نگاهت «سخن دریاست» می‌باشد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد اگر بگوییم سخن دریاست، سخن خوب مروارید است و... انتقال ویژگی ژرف بودن برای سخن براساس اصل «سامان‌یافتگی» بلامانع است. براساس دیگر استعارات ناصر خسرو می‌توان چنین گفت که سخن ژرف می‌تواند انسان را درون خود غرق کند، بنابراین نیاز به مهارت غواصی است. ژرف‌ترین سخنان قرآن است و کسانی که مهارت لازم برای غواصی در قرآن را دارند پیامبر و جانشینان او هستند. آنها از دریای قرآن بهترین مرواریدها (تأویل) را بیرون می‌کشند و نشر می‌دهند.

ای شعر فروشان خراسان بشناسید این ژرف سخن‌های مرا گر شعرائید (همان: ۴۴۷)



شکل ۳- حوزه‌های مبدأ سخن

حوزه‌های مبدأ نگاشته شده بر حوزه مفهومی سخن را می‌توان در موارد زیر ذکر کرد:

- ۱- سخن بذری است که انسان آن را کشت می‌کند و هرچه به آن بیشتر رسیدگی کند محصول بهتری برداشت می‌نماید.
- ۲- کلام می‌تواند آنقدر سرد باشد که محبت را بخشکاند، ارتباطات را به خواب زمستانی ببرد و پیوندهای انسانی را قطع کند.
- ۳- گفتار آدمی می‌تواند جامه‌ای باشد که عیوب او را بپوشاند و محاسنش را آشکار کند.
- ۴- سخن تیری است که مخالفان را از پای درمی‌آورد و از اعتقادات شخص و گروه پاسداری می‌کند.
- ۵- سخن دریایی ژرف است که باید از درون آن مروارید سخن نیک را جمع‌آوری کرد و نشر داد.

- ۶- کلام اسبی است که انسان را به مقصدش می‌رساند.
- ۷- نیاز روح به سخن نیک مانند نیاز جسم به آب و هواست.
- ۸- سخن پیشکاری است که انجام امور زندگی را برای شخص تسهیل می‌نماید.
- ۹- سخن شمشیری برآن است که درمقابل گمراهان، انسان را پشتیبانی می‌کند.
- ۴-۵- بدن: در این بخش به حوزه‌های مقصدی خواهیم پرداخت که برای مقوله بدن مورد نگاهت واقع شده‌اند. در بیت زیر ابتدا در یک استعاره هستی‌شناختی شخصیت، جسم انسانی هويت انسانی پیدا کرده و جاهل خطاب شده و سپس در یک استعاره‌ی هستی‌شناختی هستومند، گرگ نام گرفته است. تجربه شناختی عموم مردم از گرگ، درندگی، نابودگری، جراحت و... است. جسم (گرگ) در تقابل با جان (میش) قرار گرفته است؛ بنابراین آنچه که توسط گرگ تن دریده و نابود می‌شود، جان است. ناصر خسرو با استفاده از این استعاره اصالت را به جان می‌دهد. به بیان دیگر جسم نماد خواهش‌های نفسانی و دنیایی است که جان را از رسیدن به کمال انسانی باز می‌دارد.
- این کالبد جاهل خوشخوار تو گرگی است این جان خردمند یکی میش نزار است
(ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۸۷)
- ناصر خسرو در مثال بعد با یک استعاره‌ی هستی‌شناختی ظرف، بدن را به عنوان ظرفی معرفی می‌کند که حقیقت انسان در آن نگهداری می‌شود. وی اصالت را به خنور (ظرف سفالی) که حوزه‌ی مبدای برای جسم است نمی‌دهد، بلکه با آمیختن امر و استفهام توجه مخاطب را به این نکته جلب می‌کند که حقیقت آدمی چیزی است که درون ظرف بدن پرداخته می‌شود. او اهمیت این نکته را گوش زد می‌کند که باید در طول زندگی با تهذیب و تبعیت از پیامبر و جانشینانش و همچنین عمل به شرع مقدّس، روح را به کمال رساند (محسنی و ریحانی، ۱۳۹۰: ۱۱۰).
- این کالبد خنور تو بوده است شصت سال بنمای تا چه حاصل کردی در این خنور
(ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۳۵۰)
- شاعر در نمونه‌ای دیگر مفهوم صدف را بر جسم انسان می‌نگارد. صدف طی فرآیندی درون دریا گوهری گرانبها را پرورش می‌دهد که به آن مروارید گفته می‌شود. صیّادان ارزش مادی خاصی برای صدف قائل نیستند، بلکه این مروارید است که در پی جمع‌آوری آن می‌باشند. ناصر خسرو برای اینکه ارزش والای جان را نسبت به جسم توضیح دهد از استعاره‌ای بهره می‌گیرد که براساس آن، جسم مانند صدفی شناخته می‌شود که در دریای آفرینش، گوهر جان را در سینه خود می‌پرورد تا اینکه روز بازپسین فرارسد و گوهر حقیقی به وسیله صیّاد حقیقی خود صید گردد.
- جهان بحر ژرف است و آبش زمانه تو را کالبد چون صدف جانث گوهر (همان: ۳۰۷)

در بیتی دیگر مفهوم چاه، بر جسد نگاشته شده است. در این استعاره ظرف، تأکید بر عمق، سرگستگی، محدودیت و زندان‌گونگی چاه است. شاعر عقیده دارد که تن و متعلقات نفسانی آن چنان چاهی آدمی را درون خود حبس کرده‌اند و عاملی برای گمراهی آدمی‌اند.

چاه این جسد گران تاریخ است این افگندت به گرم و گمراهی (ناصر خسرو، ۱۳۹۳: ۱۰۶)

ناصر خسرو در موردی دیگر به‌طور شفاف اعتقاد خود درباره‌ی تعالی روح و دناات جسم را اعلام می‌کند. او پس از اینکه جان را نسبت به تن شریف‌تر می‌شمارد با نگاشت گل بر جسم ارزش آن را به دنی‌ترین درجه تنزل می‌دهد. این استعاره ریشه در این اندیشه اسلامی دارد که می‌فرماید: "و اذ قال ربُّک لِلْمَلائِکَهِ انی خالِقُ بشرٍ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ" خداوند به فرشتگان فرمود جسد آدمی را از گل بویناک آفریدم (و سپس روح خود را در آن دمیدم) (حجر: ۲۸ و ۲۹).

بلکه به جانست، نه به تن، شرف مرد نیست جسدها همه مگر گل مسنون (همان: ۸)

حوزه مفهومی مبدأ بعد بند است. بند یا دام چیزی است که معمولاً برای صید حیوانات و به‌خصوص پرندگان استفاده می‌شود؛ همچنین گاهی برخی از بهائم و وحوش را با آن می‌بندند تا از آزادی عمل آنها بکاهند. در نظام شناختی ناصر خسرو تن، بندی است که موجب محدودیت روح می‌شود و از آزادی آن می‌کاهد.

ترا زندان جهان است و تنت بند براین زندان و این بند آفرین باد (همان: ۶۱)

در نمونه بعد ناصر خسرو در یک استعاره شخصیت برای نشان دادن درماندگی، عجز و در واقع فانی‌بودن جسم در مقابل گذشت زمان، صفتی انسانی را بر مفهوم بدن می‌نگارد. شاعر تن را مسکین و بیچاره می‌نامد و درحقیقت بر این نکته تأکید می‌کند که بدن هیچ قدرت و اختیاری ندارد و این روح است که می‌تواند در مدت کوتاه عمر، چاره‌ای بیندیشد و خود را به رستگاری برساند.

بیچیده به مسکین تن من در به شب و روز همواره ستمگاره و خونخواره دو مارست (همان: ۸۶)

ناصر خسرو در بیتی دیگر جسد را لباسی می‌داند که ظاهر انسان را شبیه دیگر انسان‌ها می‌نماید، اما آنچه نشانه حقیقی آدمیت است، خوی آدمی است. اگر انسان رفتار و کرداری مطابق با آنچه فلسفه شاعر تأیید می‌کند، انجام دهد، انسان است، ولی اگر کردار او مانند گرگ درنده‌ای باشد که دیگران را می‌درد، درحقیقت او گرگی است در لباس آدمی.

خوی گرگان همی کنی پیدا گرچه پوشیده‌ای جسد به ثیاب (همان: ۲۹)

ناصر خسرو در بیت بعد نگاه منفی خود را نسبت به جسم و بدن تعدیل می‌کند. او در دو استعاره شخصیت «تن یار است» و استعاره هستومند «تن مار است»، با نگاشت مفهوم یار بر جسم،

ویژگی‌های مثبت آن و با نگاشت مفهوم مار بر جسم، ویژگی‌های منفی آن را یادآور می‌شود. باتوجه به این دو استعاره می‌توان نگاه شاعر را نسبت به مقوله بدن این‌گونه تعریف کرد که جسم به خودی خود خنثی است و براساس روش زندگی فرد می‌تواند منفی یا مثبت باشد. جسم می‌تواند در مسیر عبادت خداوند و آنچه از نظر ناصر خسرو خیر است یار و ناصر انسان باشد و درعین حال می‌تواند مانند ماری زهرآگین انسان را در دنیای فانی هلاک کند و فرصت عمر را از وی بریابد.

یار تو و مار تو است این تنت رنجه‌ای از مار خود و یار خویش (همان: ۱۷۷)

شناخت استعاری ناصر خسرو از مفهوم بدن/ جسم را می‌توان چنین جمع‌بندی نمود:

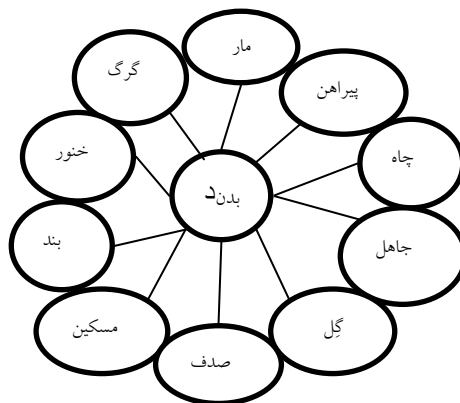
- ۱- جسم، انسانی جاهل و مایه گمراهی جان است.
- ۲- جسم، گرگی درنده است که روح را مانند میشی می‌درد و از پای درمی‌آورد.
- ۳- بدن انسان، ظرفی سفالی است که حقیقت آدمی (روح) را در خود حفظ می‌کند.
- ۴- کالبد آدمی صدفی است که جان را چو مرواریدی درون خود پرورش می‌دهد و ارزش حقیقی متعلق به مروارید است نه صدف.
- ۵- جسم، چاهی تاریک و عمیق است که روح را درون خود حبس کرده است.
- ۶- جسد آدمی گلی بدبو و بی‌ارزش است و این روح الهی است که شرافت حقیقی از آن اوست.
- ۷- تن، بندی است که روح را محدود می‌کند و آزادی آن را می‌کاهد.
- ۸- جسم، چنان بیچاره است که از خود اختیاری ندارد و این روح است که می‌تواند برای رسیدن به رستگاری چاره‌ای بیندیشد.
- ۹- جسم لباس ظاهر است و انسان را شبیه دیگر آدمیان می‌نماید اما نشانه حقیقی انسان رفتار نیک است.

۱۰- جسم، ماری است که با نیش و زهرش انسان را در دنیا هلاک می‌کند.

۱۱- با وجود هم ویژگی‌های منفی و ضعف‌هایی که برای بدن شمرده شد، اگر انسان از آن در

مسیر

اطاعت خداوند استفاده کند، بدنش یار همراه او خواهد بود.



شکل ۴- حوزه‌های مبدأ بدن

نتیجه

پس از بررسی حوزه‌های مفهومی مبدأ، این نتیجه به دست آمد که در قصاید ناصر خسرو به ندرت استعاره‌های هستی‌شناختی مورد استفاده قرار گرفته است. استعاره‌های جهت‌ی نیز به فراوانی یافت نمی‌شود و شاید به این سبب باشد که ناصر خسرو نسبت به این نوع استعاره‌ها کمتر گرایش علمی و شناختی داشته است. خیل کثیر استعاره‌های مفهومی در دیوان، شامل هر سه نوع از استعارات هستی‌شناختی می‌باشد.

از چینه‌های حوزه‌های مفهومی مبدأ در کنار هم به یک محدوده معنایی دست می‌یابیم که در فهم مقولات مقصد و به تبع آن در قرائت متن تأثیر بسزایی دارد.

پس از تحلیل نگاشت‌های مربوط به مفهوم خرد مشاهده شد که حوزه‌هایی چون خدمت‌رسانی (چشم، عصار، مرکب، حصار)، هدایتگری (چشم و مشعله‌دار) و تعالی (بالا و پادشاهی) برجسته شده است. مفهوم خرد در نظام شناختی ناصر خسرو جایگاهی بسیار رفیع دارد.

در حوزه‌های معنایی مبدأ مربوط به تأویل، دسته‌ای از مفاهیم بر کتمان (زیور و جان)، برخی بر عجز بودن (تار و بود) و بعضی دیگر بر ساطع کردن و باریدن (ماه و ابر) تأکید داشتند. با نظر به حوزه‌های مبدأ تأویل به‌عنوان یک کل می‌توان شناخت استعاره‌های ناصر خسرو از مفهوم تأویل را چنین بیان نمود که قرآن ظاهر و باطنی دارد و حقیقت اصلی آن که موجب رستگاری آدمی می‌شود باطن آن است. به نظر ناصر خسرو ظاهر و باطن (تنزیل و تأویل) چنان با هم عجین شده‌اند که دست‌یابی به تأویل از انسان‌های عادی بر نمی‌آید و تنها پیامبر و آل گرامی ایشان به تأویل دسترسی دارند. بر همه مسلمانان واجب است که از تأویلات مؤولین حقیقی برای رستگاری بهره بگیرند.

درباره سخن باید گفت که مفاهیمی در حوزه‌های خدمت‌رسانی (حسام، تیر، اسب و پیشکار) و عمق (بحر و ژرفا) برجستگی بیشتری داشتند. حوزه شناختی سخن در ذهن ناصر خسرو را می‌توان چنین خلاصه کرد که سخن ابزاری است که باید به بهترین شیوه از آن استفاده کرد تا میان دوستان پیوند ایجاد کند و در مقابل دشمنان وسیله‌ای دفاعی باشد. در نظر وی سرعت و قدرت تأثیر سخن بسیار بالاست و اگر صحیح به کار رود امور زندگانی را تسهیل می‌کند و دستیابی به اهداف را میسر می‌سازد. کلام می‌تواند بسیار سطحی و خالی از معنی باشد و در عین حال می‌تواند آنچنان پرمعنی باشد که جهانی از شناخت را در یک واژه جای دهد. به اعتقاد او سخنان پرمعنی که سرآمد آنها قرآن است برای حیات روحانی انسان واجب‌اند.

حوزه‌های مبدأ بدن نیز در سه گروه اصلی دسته‌بندی می‌شوند: ظرف بودن بدن برای روح (چاه، صدف، خنور، ثياب)، محدودیت و پستی بدن (مسکین، بیچاره، گل) و بُعد منفی بدن (مار و گرگ). در کیهان‌شناسی استعاره ناصر خسرو، بدن ظرفی است که روح را در خود حفظ می‌کند و این خود عاملی برای محدودیت روح است. جسم، فانی، بی‌ارزش و بی‌اختیار است. روح حقیقت گرانبهایی است که در کالبد آدمی دمیده شده است. اگر آدمی به تمایلات جسمانی گرایش یابد، روح او مسموخ شده و از حقیقت انسانی خارج می‌شود و اگر جسم را در اطاعت روح الهی خود درآورد، جسم از حالت شرارت خارج شده و به ابزاری برای اطاعت خداوند تبدیل می‌گردد.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آگ برن، ویلیام، نیمکوف، مایر، زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس ا.ح. آریان‌پور، چاپ دوم، تهران: گستره، ۱۳۸۸.
- ۳- افراشی، آریتا و دیگران، بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهتی در زبان اسپانیایی و فارسی، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، شماره ۴، صص ۲۳-۱، ۱۳۹۱.
- ۴- برتلس، آ.ی، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه ی. آرین‌پور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ۵- پانتر، دیوید، استعاره، ترجمه محمد مهدی مقیمی زاده، تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
- ۶- تقی‌زاده، حسن، مقدمه دیوان ناصر خسرو، به‌اهتمام مجتبی مینوی، تهران: مطبوعه مجلس، صص ۲۱-۸۳، ۱۳۰۵.
- ۷- حاج فرج‌الله دباغ، حسین، مجاز در حقیقت؛ ورود استعاره‌ها در علم، تهران: هرمس، ۱۳۹۳.
- ۸- حسن‌دخت فیروز، سیما، بررسی استعاره از دیدگاه شناختی در اشعار فروغ فرخزاد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۸.
- ۹- راسخ مهند، محمد، درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی، تهران: سمت، ۱۳۸۹.
- ۱۰- رضاپور، ابراهیم، آقاگل زاده، فردوس، نقش استعاره در برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی ایدئولوژی در روزنامه‌های داخلی، زبان‌پژوهی، شماره ۷، صص ۶۷-۹۴، ۱۳۹۱.
- ۱۱- سهرابی، رخساره، بررسی استعاره در شعر سنتی و شعر نئی فارسی بر اساس دیدگاه شناختی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۹۱.
- ۱۲- شعار، جعفر، گزیده اشعار ناصر خسرو، چاپ بیست و نهم، تهران: قطره، ۱۳۸۸.
- ۱۳- شقاقی زاده ارزنق، حوریه، بررسی تطبیقی استعاره‌های شناختی اشعار ترکی و فارسی شهریار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور تهران، ۱۳۹۲.
- ۱۴- شمیسا، سیروس، بیان، ویراست چهارم، چاپ سوم، تهران: میترا، ۱۳۹۳.
- ۱۵- شهری، بهمن، بررسی رابطه میان ایدئولوژی و استعاره با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰.
- ۱۶- شهری، بهمن، پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی، نقد ادبی، شماره ۱۹، صص ۵۹-۷۶، ۱۳۹۱.

- ۱۷- صفوی، کورش، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، چاپ پنجم، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۲.
- ۱۸- قاسم‌زاده، حبیب‌الله، *استعاره و شناخت*، تهران: کتاب ارجمند، ۱۳۹۲.
- ۱۹- عابدی، مهدیه، *مقایسه استعاره‌های مفهومی در فارسی نوشتاری روزمره و شعر معاصر*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور تهران، ۱۳۹۱.
- ۲۰- کُوشش، ژلتن، *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*، ترجمه شیرین پورابراهیم، تهران: سمت، ۱۳۹۳.
- ۲۱- گلفام، ارسلان، یوسفی راد، فاطمه، *زبان‌شناسی شناختی و استعاره*، سال چهارم، شماره ۳، صص ۶۶-۶۱، ۱۳۸۱.
- ۲۲- لیکاف، جورج، جانسون، مارک، *فلسفه جسمانی: ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشه غرب*، ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی، جلد اول، تهران: آگاه، ۱۳۹۴.
- ۲۳- لیکاف، جورج، *نظریه معاصر استعاره*، ترجمه گروه مترجمان، به کوشش فرهاد ساسانی، چاپ دوم، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۰.
- ۲۴- محسنی، مرتضی، ریحانی، آتنا، *مقایسه مفهوم انسان در اندیشه‌های ناصر خسرو و فلوطین*، کهن‌نامه ادب پارسی، شماره ۲، صص ۹۷-۱۱۳، ۱۳۹۰.
- ۲۵- مبیدی، رشیدالدین ابوالفضل، *کشف الاسرار و عده الابرار*، به کوشش علی اصغر حکمت، جلد ۱ و ۴، تهران: سپهر، ۱۳۷۱.
- ۲۵- ناصر خسرو، ابو معین حمیدالدین، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ نهم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.
- ۲۶- نجار فیروزجایی، مهدی، *تحلیل استعاره مفهومی در اشعار شاملو*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه گیلان، ۱۳۹۲.
- ۲۷- ویگوتسکی، ل، *اندیشه و زبان*، ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده، تهران: آفتاب، ۱۳۶۵.
- ۲۸- هاشمی، زهره، *نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون*، ادب پژوهی، شماره ۱۲، صص ۱۴۰-۱۱۹، ۱۳۸۹.
- ۲۹- هاشمی، زهره، *زنجیره‌های استعاری «محبّت» در تصوف*، نقد ادبی، شماره ۲۲، صص ۲۹-۴۸، ۱۳۹۲.

30- Lakoff, George & Johnson, Mark, *Metaphors We Live, By First published, Chicago and London: University of Chicago Press, 1980.*